خراسان روزنامه صبح ایران
پنج شنبه ۲۸ تیر ۱۳۹۷ . ۵ ذی القعده ۱۴۳۹ . شماره ۱۹۸۶۹

پلاک غربت

به مناسبت فرا رسیدن سومین سالگرد شهادت مدافع حرم «جواد کوهساری» مراسم گرامی داشتی در مشهد برگزار خواهد شد. در این مراسم که امشب پس از نماز عشا در مسجد موسی بن جعفر در بولوار سرافرازان، خیابان پایداری برگزار می شود، دکتر سید محمد حسینی وزیر اسبق ارشاد سخنرانی می کند.

بزرگداشت شهید کوهساری امشب برگزار می شود

خاطرات فرزند دوست داشتنی خانواده کوهساری در میان اشک های پدر و مادر

ماجرای ۴۰ روز زیارت امام رضا(ع)

تصویر گر: مصطفی شفیعی

مهین رمضانی - اشک های مادر بر گونه اش می غلتد و بر چادر مشکی اش می نشیند. خدا این اشک ها را خیلی دوست دارد. هنوز شب ها فیلم دلاوری های جوادش را در فلوجه عراق می بیند، با خنده های جواد می خندد و بر تشییع جنازه اش در عراق می گرید. از لحظه های شاد باهم بودن چهار فرزندش با خوشحالی یاد می کند. زمانی که جواد و مهدی دست زیر سر می گذاشتند و می گفتند و می خندیدند. زمانی که جواد با خواهرش شوخی می کند و خواهر دلیل این شوخی ها را سوال می کند. «جواد دیگر می خواهی چه کار کنی ؟» جواد بدون مکث می گوید : «می خواهم به عراق بروم.» این آخرین خاطره ماه رمضان جواد است . به مادر می گوید این ماه رمضان افطار هر جا باشم به خانه می آیم، گویا می خواهد دل مادر را برای رفتن به عراق به دست بیاورد.

■ **مثل برف آب شدم**

مادر که تا به حال خودش را به نشنیدن گفت و گوی خواهر و برادر زده است، اما دلش می لرزد و وقتی این خاطره را تعریف می کند می گوید: «آن لحظه که این حرف را شنیدم مثل برف آب شدم.» برادر و خواهران که بی قراری مادر را می بینند به او می گویند: «اگر شما به جواد اجازه ندهید، نمی رود.» مادر دیگر طاقت نمی آورد، با جواد تلفنی صحبت می کند و به او می گویند که دلش راضی نمی شود، حرفی که هیچ وقت نتوانسته است چشم در چشم جواد به او بگوید. هنوز ۱۰ دقیقه نمی گذرد که جواد خودش را به مادر می رساند. مادر روی مبل نشسته، غمگین و مضطرب، جواد پایین پای مادر روی زمین دوزانو می نشیند، چشم های درشت جواد پر از اشک است. پاهای مادر را در آغوش می گیرد و می گوید: «من تا به حال آن چه را گفته اید انجام داده ام ، اگر بخواهد اتفاقی بیفتد در همین شهر هم می افتد، اجازه دهید بروم، من را به حال خودم بگذارید.» مادر طاقت دیدن اشک های جواد را ندارد، خودش می گوید: «اصلا نتوانستم به او جواب منفی بدهم.» می داند که جواد امانت است، او شرمنده است که نمی تواند شکر خدا را از بابت این فرزندان شایسته به جا بیاورد، آرزو می کند که همه فرزند صالح و شایسته داشته باشند و شکر گزار این نعمت باشند.

■ **حسابداری خوانده بود**

«جواد آقای ما حسابداری خوانده بود، مدتی هم بود که رشته فقه و حقوق می خواند که من اطلاع نداشتم ، اخلاقش این بود که تا کاری به نتیجه نمی رسید نمی گفت، آشپز هیئت بود اما آخرین ماه رمضان به من گفت برای افطار به منزل می آید و حسینیه نمی ماند. بالاخره پدر و مادر را راضی می کند.

■ **آخرین عکس با برادرزاده**

او زیاد شوخی می کرد و می خندید ، آخرین عکس را با برادرزاده کوچکش گرفت، انگشترها و موتورش را برای امیرسام کوچولو که شباهت زیادی به خودش داشت به یادگار گذاشت ، همان موتوری که کنار پارکینگ غبار برویش نشسته، آخر کسی بعد از جواد بر آن ننشسته است. چه روزها و شب ها که جواد با این مرکب در کوچه پس کوچه های شهر گشته و گره از کار کسی باز کرده که اسرار اوست و با خودش به زیر خاک رفته و ما خبر نداریم. صبح روزی که جواد برای رفتن آماده می شود کوله اش را بر می دارد، به مادر سفارش می کند که من حسابی با کسی ندارم و فقط می ماند حساب من با خدا.

■ **برویم کت وشلوار بخریم**

اشک های مادر وقتی این خاطرات را تعریف می کند تمامی ندارد. می گوید جوادم داماد نشد. وقتی اصرار من وبه خصوص پدرش زیاد شد، به ما گفت برویم کت وشلوار بخریم تا پدر آرام شود، می گفت : «قول می دهم تا عید فطر داماد شوم.» مادر می گوید : «من یک روز مانده به ماه رمضان خانمی را برایش پیش نظر کردم . وقتی به جواد گفتم من را منصرف کرد.

■ **۱۵ روز بعد...**

«مادر بی دلیل مردم را منتظر نگذار و امیدنده . هر زمان وقتش بود به شما می گویم.» و ۱۵ روز بعد شهید شد. اما برای پدر جواب دیگری داشت . وقتی پدر اصرار به ازدواج جواد داشت ، او می گفت : «الان زمان ازدواج من نیست. استخاره خوب نمی آید.»

■ **برایش سمند خریدم**

پدر می گوید : «برایش سمند تمیزی خریدم . یک طبقه از منزل را به نامش زدم تا بهانه ای نداشته باشد. اما بعد فهمیدم سند را به نام خواهرش زده است.»

■ **خادم امام رضا(ع) بود**

«جواد برای من پروانه ای بود که از دست دادم. او فرزند سوم بود، جواد علاوه بر فعالیت در بسیج هفته ای یک روز در حرم امام رضا(ع) خدمت می کرد؛ تا این که جنگ داعش شروع شد. او علاقه زیادی داشت به سوریه برود اما با شناسنامه وپاسپورت ایرانی به همین دلیل مدت ها منتظر فرصت بود تا این که به همراه جمعی از دوستانش از جمله شهید عارفی وشهید جاودانی به صورت نیروهای خودجوش به عراق رفتند و بعد از فرزند من این بزرگوار ان هم به شهادت رسیدند. جوادمن فوق العاده بود، دلاور بود ، فنون رزمی را به خوبی می شناخت . مربی تخریب بود، از نوجوانی ویژگی های منحصر به فردی داشت . حالا که فکر می کنم می بینم خداوند او را برای جانفشانی در راه دینش به من هدیه داد و لقب شهید زیبنده اوست . بسیار مخلص بود. از کارهایی که انجام می داد تعریف نمی کرد. ارتباطش با خانواده های جانبازان بسیار صمیمی بود. آن ها هم او را مثل برادر دوست داشتند و به او احترام از ویژگی های شخصیتی جواد بود. ایمانش بسیار قوی بود و هیچ گاه خود را در معرض گناه قرار نمی داد.

■ **پس از ۴۰ روز زیارت**

جواد با دوستانش قرار می گذارند تا ۴۰ روز نماز صبح به حرم امام رضا (ع) بروند . در طول مدت هر کدام به مشکلی بر می خورند که نمی توانند ادامه دهند اما جواد زیارتش را پیگیری می کند. وقتی دوستان از او می پرسند چه کردی ؟ پاسخ می دهد که : «من آن چیزی که از خدا خواستم نصیبم شد.» «بچه خوبی بود وقتی از شهادتش مطلع شدم ، خدا را شکر کردم که هدایت وحمایتش کرد و در ۲۰ کیلومتری کربلای سالار شهیدان خونش به زمین ریخته شد.

■ **رساندن خبر شهادت به مادر**

مادر می گوید مهدی از شهادت جواد خبر دار شده بود. چند روزی عروسم وپسرم خیلی دلگیر به نظر می رسیدند. من اضطرابم زیاد شده بود. هر روز با جواد تلفنی صحبت می کردم دفعه آخر به من می گفت که گریه نکنم و بی قرار نباشم . حدود شش روزی از رفتنش می گذشت. از خود بی خود بودم به هیچ چیز جز جواد فکر نمی کردم. جواد قبل از رفتنش اتاق های طبقه خودش را رنگ کرده بود و قرار بود بقیه اش را بعد از برگشتن کامل کند. آن روز رفت و آمد به خانه ما زیاد شده بود اما من به روی خودم نمی آوردم. از منزل خارج شدم و به حسینیه رفتم. داخل حسینیه دایم می شنیدم که خانم ها مرا صدا و به هم اشاره می کنند. بیرون آمدم تا هوای تازه بخورم . به خانه که رسیدم دیدم جمعیت در منزل ما زیارت عاشورا می خوانند. تا آن موقع فکر شهادت جواد را نمی کردم. جواد را خواب می بینم . خیلی چیزها می گویم او من را دلداری می دهد. عکس جواد روزی نیست که اشکم را در نیاورد. دوست دارم به خودم بچسبانم با خودم می گویم خدا خواسته و شهادت قسمتش بوده است. برای دلداری خودم می گویم امکان داشت با موتور که رفت و آمد می کرد، خطری برایش پیش می آمد. هر وقت از زندگی شاکی می شدم سنگ صبور من بود؛ الان هم . بغض جواد در گلویم گیر کرده است و می خواهم با جرعه ای آب فرو ببرم، نمی شود، تمام وجودم می سوزد روزی را به یاد می آورم که جلوی پاهایم زانو زد و چشم های درشتش پر اشک شد.

■ **رازهای مگوی برادر**

مهدی برادر بزرگ تر شهید می گوید: «جواد راز های سر به مهر زیادی داشت. ثبات قدم او مثال زدنی است . من با او فعالیتم را در بسیج شروع کردم اما من به دلیل سربازی وتحصیل ادامه ندادم اما جواد همچنان در بسیج فعالیت می کرد. اگر بزرگ ترین اتفاق ها می افتاد به ما چیزی نمی گفت. هر مشکلی که داشت به ما نمی گفت و من که برادر او بودم تنها از بخشی از کارها و فعالیت های او اطلاع دارم. زمانی او به دنبال کار می گشت، اما هر کاری را قبول نمی کرد. می خواست کاری داشته باشد که رضایت خدا و رضایت مردم را در پی داشته باشد و برای آن مجبور نباشد حقی را از کسی پایمال کند. سختی کار برایش مطرح نبود و به همین دلیل به دنبال شغل مرز بانی رفت . به شدت معتقد به لقمه حلال بود، کارهای سخت را قبول می کرد. چندین و چند بار هم با مسئولان حرفش شده بود و آن ها

آخرین عکس را با برادرزاده کوچکش گرفت، انگشترها وموتورش را برای امیرسام کوچولو که شباهت زیادی به خودش داشت به یادگار گذاشت

الان می گویند که جواد هیچ وقت از آرمان هایش دست نکشید. برای پیدا کردن شغل به نهادهای مختلف مراجعه می کرد و وقتی که گاهی زد و بندها را می دید دلش به درد می آمد تا این که در مجموعه قرارگاه خاتم استخدام شد و شغل پشت میز نشینی را هم قبول نکرد. روز آخر هم استعفا کرد تا بتواند به عراق برود.

شهید جواد کوهساری از شهدای مشهدی مدافع حرم متولد ۱۰ بهمن ۶۴ است که در مبارزه با نیروهای تروریستی داعش در تاریخ ۲۶ تیرماه ۹۴ در حالی که کمتر از ۳۰ سال سن داشت در فلوجه عراق به مقام والای شهادت رسید.

عکس: دهقانی

یادداشت

راز نگاه شهید و مشبک های ضریح

■ **غلامرضا بنی اسدی**

قصه رزمنده ها با امام رضا(ع) خاص بود. باید از عشق بهره ای می داشتی تا می توانستی راز نگاه شان را بفهمی و بدانی در تلاقی چشمان به عصمت قوام یافته شان با مشبک های ضریح آقا، چه رمزی است. اگر عشق مدد نمی کرد فقط یک لبخند می دیدی که میان گریه شکوفا می شد و متعجب می ماندی که میان گریه و لبخند آه خویشاوندی است که یک جا شکوفا می شود اما عشق که مدد می کرد و پرده ها را کنار می زد، شهد و شهود و شهادت شکوفا می شد و در می یافتی که لبخند پس از آن از میان گریه قد می کشید که برات قبولی گرفته بودند حالا چه فرق می کرد که به شهادت اجابت شده باشند یا به ماندن؟ مهم قبول شدن است. مهم این است که امام برگه ات را امضا کند. این نیز اتفاق می افتاد در شکوه زیارت و رزمنده، سبک بار و سبک بال، راهی می شد و جاده ولایت را از همان حرم آغاز می کرد و از چهار راه شهدا به سمت راه آهن می برد و با اسب آهنی ، والعادیات می خواند و پیش می رفت و جاده ولایت را هم به پیش می برد. به غرب یا جنوب، فرقی نمی کرد. برای کسی که خود را با امام رضا تعریف کرده و برای سفری که از حرم آغاز شده و برای مجاهدی که برای تحقق فرمان ولایت می جنگد، همه راه ها، به هر کجا که رود، جاده ولایت است چون همه جا حضرت ولی را پیش روی خود می بیند. می دیدند که چنین عاشقانه می رفتند. می دیدند که مرگ را پشت سر می گذاشتند و می رفتند. می دیدند که مسابقه می گذاشتند برای رسیدن. چون می دیدند همه جا عطر ولایت می گرفت و ما هشت سال به این عطر سرمست بودیم و از خم باور، جام می زدیم. جامی که جهان را به عشق ما مبتلا می کرد. جامی که عشق می افزود. انگار مولوی شرح حال این قبیله می کرد که می خواند؛

باده غمگینان خورند و ما زمی خوش دف تریم
رو به محبوسان غم ده ساقیا، افیون خویش
خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال

هر غمی کو گرد ما گردید، شد در خون خویش....

باری ما از غم گذشته بودیم و بالاتر؛ از خود گذشته بودیم و لذا بر بام جهان گام می نهادیم و همین رازی بود که در حرم گشوده می شد. رمزی بود که راه عبور را باز می کرد. حکایتی بود که در میان جمع اما برای خواص، افشا می شد. همان خواصی که از محضر امام خویش رخصت جهاد می گرفتند. باری، میان اصحاب جهاد و امام رضا راز ها بود و من فکر می کنم در تلاقی نگاه شهدا و آن مشبک ها، چیزی عیان می شد شاید مثل آن چیزی که سید الشهدا از میان دو انگشت مبارک به یاران خویش نشان داد. باید یک چنین چیزی باشد و الا دل بریدن از زندگی و زیبایی هایش، چنین راحت نمی شد که رزمندگان برای نیامدن به خط بزنند. حرف زیاد است در این ساحت اما همین الف بس است که اهل معرفت با همین یک حرف به مقصد می رسند. با همین یک حرف، زندگی ها با حرم مفهوم تازه می گیرند. با همین یک حرف راه به سوی فردا باز می شود و ما در می یابیم که همه راه ها در وادی عشق به حرم ختم و از این حریم آغاز می شود چنان که شهیدان خود گواه خونین قبای این نگاهند...

مستند «یک علمدار» فردا رونمایی می شود

زندگی و جهاد شهید مدافع حرم حسین محرابی در قاب مستند

غفوریان- مستند «یک علمدار» با نگاهی به زندگی شهید مدافع حرم، حسین محرابی، شهید روز شهادت امام رضا (ع) فردا جمعه ۲۹ تیر رونمایی می شود. به گزارش خراسان، در مراسم رونمایی مستند «یک علمدار» که با حضور خانواده شهید محرابی، تعدادی از فرماندهان سپاه و بسیج، خانواده معظم شهدا و ایثارگران و جمعی از مسئولان برگزار می شود، حاضران به تماشای این فیلم نیز خواهند نشست. این مستند که طی یک سال گذشته مراحل تولید را پشت سر گذاشته، روایتی از زندگی فردی و جهادی شهید مشهدی دفاع از حرم حسین محرابی است. در «یک علمدار» ضمن گفت و گو با خانواده، هم رزمان و دوستان این شهید، صحنه هایی از حضور این شهید مدافع حرم در سوریه به تصویر کشیده شده است. این اثر که با بودجه شخصی تولید شده، توسط حامد پویان کارگردانی و تهیه شده است. این پروژه سومین اثر بلند این کارگردان است که زندگی، اعزام و شهادت شهید حسین محرابی، در سوریه را دستمایه سوژه خود قرار داده است. تدوین «یک علمدار» را مصطفی مسگری انجام داده و تصویر و نور نیز برعهده جلال شبانی بوده است. مصطفی ابهری، محمد مسگری و حسام الدین خسروی نیز مسئولیت مشاور کارگردان، صدابرداری و مدیریت تولید را بر عهده داشته اند. شهید حسین محرابی در آذر ۱۳۹۵ آخر ماه صفر و در روز شهادت امام هشتم شیعیان در منطقه جنگی حلب سوریه بال در بال ملائک گشود و به آرزویش رسید. بعضی ها او را به دلیل ارادت زیادش به امام رضا(ع) و شهادتش در روز شهادت این امام معصوم با لقب «شهید امام رضایی» خطاب می کنند و بعضی دیگر به دلیل لبخندهای معروفش لقب "شهید خنده" را به او داده اند. مراسم رونمایی مستند «یک علمدار» فردا جمعه ۲۹ تیر ساعت ۹ صبح در سالن فردوسی پردیس سینمایی گلشن مشهد واقع در بولوار ۷تیر برگزار می شود.

بازگشت پیکرهای مطهر ۷۵ پرستوی عاشق به میهن

سردار باقرزاده: پیکر ۴ هزار شهید ایرانی هنوز در خاک عراق باقی مانده است

مسئول کمیته جست وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح از ادامه جست وجو برای تفحص پیکر چهار هزار شهید دیگر ایرانی در خاک عراق خبر داد. به گزارش مهر سردار سید محمد باقرزاده پیش از ظهر دیروز در حاشیه استقبال از ۷۵ شهید تازه تفحص شده در مرز بین المللی شلمچه در جمع خبرنگاران افزود: تاکنون ۴۵ هزار شهید تفحص شده و حدود چهار هزار شهید دیگر در خاک عراق باقی مانده اند. وی ادامه داد: تلاش برای تفحص شهدای باقی مانده در عراق در غرب و جنوب و شمال غرب در کردستان عراق ادامه دارد. مسئول کمیته جست وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح به بازگشت ۷۵ شهید که دیروز از مرز شلمچه وارد کشور شدند، اشاره کرد و گفت: پیکر پاک این ۷۵ شهید در استان های میسان و بصره عراق کاوش شده و متعلق به عملیات محرم، رمضان، کربلای ۴ و تک پشتیبانی والفجر ۸ است که در مناطق زبیدات، کتیبان و جزیره بوارین تفحص شده اند. وی با اشاره به استقبال عشایر عرب از این شهدا بیان کرد: عشایر قهرمان ایران، ستون های استوار در دفاع از انقلاب، اسلام و کشور هستند و بیرق تک تک عشایر عرب، پرچم های استقلال و شرف این ملت است. سردار باقرزاده افزود: امروز عشایر عرب به نمایندگی از ملت بزرگ ایران در مرز شلمچه به استقبال این شهدا آمدند.

آگهی تغییرات شرکت تجهیزات ابزار آزما خاورمیانه
شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۳۷۲۸
و شناسه ملی ۱۴۰۰۷۱۱۱۹۱
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۳/۲۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آقای حامد ملااحمدیان کاسب به شماره ملی ۰۹۳۸۱۰۶۲۲۸ به سمت رئیس هیئت مدیره آقای جاوید خراسانی به شماره ملی ۰۹۴۲۸۸۵۸۷۲ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره آقای سید وحید حسینی به شماره ملی ۰۹۴۵۷۴۲۶۹۱ به سمت مدیر عامل و عضو هیئت مدیره آقای مجید شرکاء به شماره ملی ۰۰۴۹۷۰۵۱۳۱ به سمت عضو هیئت مدیره برای مدت دوسال انتخاب گردیدند و کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک، سفته، بروات، قراردادها و عقوداسلامی با امضاء مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می باشد
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۱۹۷۵۲۵)